هو العلیم

جایگاه مسأله استدراج و توقف و سکون در سلوک

سلوک خانواده ـ طهران ـ جلسه ۲۵

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا مُحَمّدٍ و آله الطّاهرين

و لعنة الله عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

مسئلۀ استدراج و توقف و سکون در سلوک

خیلی از دوستان و رفقا در صحبت‌ها، چه شفاهی و چه مکاتبه‌ای، از تغییر و تبدّل حال و وضعیت خودشان چه‌بسا شکوه و گلایه و یا سؤال دارند. در دنبالۀ مطالبی که در جلسات گذشتۀ عنوان راجع به کیفیت ادامۀ حیات به‌نحوی که فایده‌ای بر آن مترتب نشود مطرح بود، امروز مناسب دیدم که این مسئله هم در این چهارچوب قرار بگیرد.

دو مطلب است که همیشه بزرگان نسبت به این دو مطلب تذکر می‌دادند: یکی مسئلۀ استدراج و یکی هم مسئلۀ توقف و سکون. مسئلۀ استدراج که کم و بیش دوستان شنیده‌اند، اطلاع دارند و مطالعه کرده‌اند، به این گفته می‌شود که کم‌کم انسان به‌نحوی از آن مرتبۀ تقرّب و تجرّد خارج شود که خودش

متوجه این مسئلهٔ تدریجی نباشد.

ارتباط روحانیت و کدورت مجلس با رفتار و گفتار حاضرین در آن

گاهی اوقات انسان یک‌مرتبه در جایی است و احساس ثقل می‌کند، این مشخص است. انسان در مجلسی شرکت می‌کند یک‌مرتبه می‌بیند قبض پیدا کرد، گرفته شد، کدورت پیدا کرد، می‌فهمد اینجا چه خبر است! نمی‌رود یااینکه انسان در مجلسی شرکت می‌کند و حالت روحانیت و بهجت به او دست می‌دهد و این حالت را احساس می‌کند. یک وقت انسان عملی را انجام می‌دهد، عبادت است، نماز است، صله رحم است، به‌خصوص زیارت از مرضیٰ است، به‌خصوص زیارت اهل قبور و قرائت فاتحه است و انسان حالت بهجت و روحانیت و تجرد را البته به‌مقدار مشخص در خودش احساس می‌کند. اینها حالاتی است که مشخص است.

یا اینکه انسان فرض کنید که به موسیقی گوش می‌دهد و وقتی که تمام شد می‌بیند حال نمازخواندن ندارد، حال قرائت قرآن ندارد، حال مطالعهٔ کتاب‌های بزرگان را ندارد ولی می‌خواهد روزنامه بخواند، کتاب‌های بی‌فایده بخواند! زود متوجه

می‌شود که این مسئله ناشی از چه مطلبی بوده است، ناشی از چه چیزی بوده است یااینکه یک نفر صحبت می‌کند و صحبت او تأثیری می‌گذارد و به‌طورکلی حال و هوای مجلس را ازبین می‌برد.

یک وقت سابق در همان زمان شاه، یادم است که به اتفاق مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در مجلس عقدی شرکت کردیم که مجلس عقد پسر و دختر دو نفر از رفقا بود. در زمان گذشته ظاهراً در زمان ازدواج می‌بایست که سن دختر به یک سن قانونی خودش برسد قوانین، قوانین خلاف شرع بوده است و هنوز سن دختر به آن مرتبه نرسیده بود و قرار بود که فقط عقد بخوانند و طبعاً همهٔ محضرها قبول نمی‌کردند ولی در آن زمان محضری بود که مسئول آن محضر با مرحوم آقا هم ارتباط داشت و آشنا بود و ایشان عقد را انجام می‌داد و به مسائل آن قانون توجه نمی‌کرد. ما وقتی که رفتیم و نشستیم دیدیم عجب مجلسی است! مجلس خیلی با نورانیت و... بود! اول مجلس عقد نبود بلکه مجلس معارفه و بله‌برون و... بود و قرار بود که در همان‌جا عقد هم خوانده شود و بعداً دوباره مجلسی گرفته

شود.

همین‌که نشسته بودیم و صحبت و... انجام می‌شد و مهریه را هم همان مهرالسنه قرار داده بودند، اینها تا خواستند صحبت کنند راجع به عقد که مرحوم آقا بخوانند، یکی از اقوام عروس که مردی مسن بود و پیرمرد خانواده هم بود یک‌مرتبه شروع به مخالفت کردن کرد که آقا چه عجله‌ای دارید؟! حالا صبر کنید این دختر به سن قانونی برسد، حالا که اینها با همدیگر نامزد شدند... ! تا این شروع کرد به حرف زدن اصلاً حال و هوای مجلس تغییر کرد! همهٔ آن روحانیت و معنویت و... رفت که رفت و به جایش یک کدورت و ظلمت و ضیقی آن‌چنان آمد که خیلی‌ها هم متوجه شدند یعنی خیلی از افرادی که اینها ارتباطی هم با این مسائل نداشتند فهمیدند. مرحوم آقا حالشان عوض شد و دیگر ساکت شدند و دیگر هیچ نگفتند و خلاصه مجلس شیطانی شد. مشخص بود که اصلاً به‌طورکلی آن وضعیت عوض شد. البته طرفین خیلی ناراحت شدند، هم پدر عروس و هم پدر داماد، مخصوصاً پدر عروس خیلی

ناراحت شد و بعد مسائلی به‌وجود آورد و حتی در مجلس عقد آن شخصی را که هم‌چنین حرفی را زده بود دعوت نکرد و این قضیه باعث شد که مرحوم آقا عقد این دوتا را نخوانند و کسی دیگر در مجلس دیگری که گرفتند عقد را خواند.

تشخیص حرمت و حلیت اعمال بر اساس روحانیت و کدورت آنها توسط استاد و مربی

کاملاً مشخص است که چطور حال و هوای انسان به‌واسطهٔ ارتباطات مختلف تغییر پیدا می‌کند. عرض کردم اگر شما بروید در اتاقی که مشغول ساز زدن و موسیقی هستند آیا اصلاً می‌توانید در آنجا نماز بخوانید؟! آیا این نماز در چنین مکانی برای شما روحانیت و بهاء می‌آورد؟! نه! این‌طور نیست. بین نظام عالم خلقت و بین کارهایی که ما انجام می‌دهیم یک ارتباط مستقیم از نقطه‌نظر تربیتی و تشریعی وجود دارد یعنی ما می‌توانیم ملاکی را به‌دست بیاوریم که هر چیزی که بتواند موجب تقرب و تجرد انسان به مبدأ و حریم پروردگار شود ازنظر شرع مُمضیٰ است، هر چیزی می‌خواهد باشد، هر عملی می‌خواهد باشد و هر عملی که این تجرد و تقرّب را

سلب کند و بگیرد هرچه می‌خواهد باشد، این از نظر شرع ممضیٰ نیست و بلکه حرام است البته به میزان تأثیر فرق می‌کند، یک چیز تأثیرش خیلی زیاد است که می‌شود حرام، یک چیز هم تأثیرش کم است که می‌شود مکروه ولی ملاک یکی است یعنی مطلب یکی است و فرق نمی‌کند.

البته این به آن معنا نیست که انسان خود بتواند در هر موردی تشخیص بدهد، مسئله این‌طور نیست، اگر می‌توانست که کار تمام بود و دیگر انسان نیاز به کسی نداشت، نیاز به معلم و راهنما نداشت و خود انسان تشخیص مورد را می‌داد و بعد انجام می‌داد و خطر برای انسان در این موارد پیدا می‌شود که انسان در بعضی از اوقات خودش فی‌حدّنفسه تشخیص می‌دهد که حالش حال مناسبی است، که البته الآن من این را اشارتاً عرض می‌کنم و بعداً در بحث استدراج قدری بیشتر توضیح خواهم داد. خود انسان احساس می‌کند که حالش خوب است، این ارتباط موجب شده که حال او بهتر شود، این صحبت موجب شده که حال او باز شود، این علاقه موجب

شده است که حال او قدری بهتر شود، نمازهایش را بهتر بخواند، حضور قلبش بیشتر باشد، این عملی را که انجام داده موجب شده است که راه برای او بیشتر باز شود ولی در واقع به بیراهه می‌رود! چرا؟ به‌جهت اینکه آنچه عرض کردم این مسئله بود که آن عمل تجرد را برای انسان زیاد کند نه‌اینکه صور مثالی و برزخی را برای انسان به‌صورت مبتهج و منبسط و شاد جلوه دهد.

تفاوت انبساط و نشاط رحمانی و شیطانی

آن کسی که موسیقی گوش می‌دهد، او هم حال و هوایی را پیدا می‌کند، کیفی می‌کند، نشاطی برای او پیدا می‌شود ولی این نشاط شیطان است و این نشاط رحمانی نیست. آن کسی که بنگ می‌خورد و سیگار می‌کشد و مواد مخدر مصرف می‌کند هم برایش یک حالت انبساط و نعشگی و... پیدا می‌شود ولی این شیطانی است و رحمانی نیست. و دلیلش این است که وقتی آن حالت تمام شد و از آن حالت درآمد، درآمد؛ مثل اینکه من اینجا نشستم و بعد پایین بیایم، چه فرقی می‌کند؟! یا آن کسی که به عمل حرام اشتغال دارد او هم خوشحال است و ناراحت

نیست و اگر ناراحت بود به این کار حرام دست نمی‌زد ولی این خوشحالی، خوشحالی شیطانی است نه خوشحالی رحمانی یعنی آیا در این عمل، ملائکه او را کمک کردند و وسایل و اسباب را تا آخر برای او به‌وجود آوردند یا شیاطین همین‌طور تا آخر او را کمک کردند و جهات را برای او به‌وجود آوردند؟ لذا در اینجا ما می‌بینیم که مسئلهٔ استدراج مطرح می‌شود و به‌وجود می‌آید.

استدراج یعنی سیر نزولیِ نامعلوم و پنهان

استدراج یعنی انسان در مرتبه‌ای از علوّی که هست کم‌کم به‌نحوی که خودش متوجه نشود آن مرتبه را ازدست بدهد، وقتی که در یک طیاره نشسته‌اید این طیاره وقتی که در آن فضا حرکت می‌کند، در آن فضا طبقات مختلفی از دما وجود دارد و وقتی که دو طبقه از دما با همدیگر وجود دارد و همین‌که این طیاره می‌خواهد از یک طبقه به طبقهٔ دیگر برود، حرکتی در آن پیدا می‌شود که به آن چاه هوایی می‌گویند البته ما چاه هوایی نداریم و همین اختلاف دو درجه از دما موجب می‌شود که یک‌مرتبه انسان احساس کند که تغییری حاصل شد، این را

می‌فهمد. اما وقتی که بیست یا بیست وپنج دقیقه مانده که به مقصد برسد می‌گویند که دیگر الآن کم‌کم می‌خواهیم برسیم و هواپیما سرعت کم می‌کند، آیا ما اصلاً متوجه می‌شویم که سرعت را کم می‌کنیم؟ نه نمی‌فهمیم. اما آن کسی که این طیاره را می‌راند متوجه است که الآن این عقربه همین‌طور پایین می‌آید، بله یک‌مرتبه انسان گاهی تکان‌های مختصری را احساس می‌کند ولی نمی‌فهمد. چرا؟ چون او به‌نحوی این طیاره را پایین می‌آورد که مسافرین نفهمند و اگر بفهمند که خوب نیست، ناراحت می‌شوند و مشکل پیدا می‌کنند. آن‌وقت یک‌مرتبه انسان می‌بیند، البته اگر چشمش باز بود می‌دید که چند لحظه قبل آنجا بود ولی الآن زمین پیدا است، ماشین‌هایی که در روی زمین حرکت می‌کنند پیدا هستند. من کجا بودم؟ چند کیلومتر بالا بودیم؟ الآن در چند صد کیلومتری زمین هستم؟ نفهمید، این را استدراج می‌گویند. استدراج یعنی انسان به‌نحوی پایین بیاید و آن حرکت و سیر نزولی به‌نحوی برای او حاصل شود که خود متوجه نشود و بعد یک‌مرتبه احساس کند که عجب تمام آن حالات

ازبین رفت!

پذیرفتن مسئولیت فقط بر اساس دستور از ولیّ خدا

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

کسی که می‌خواهد عهده‌دار مسئولیت مردم شود یا باید خودش ولیّ‌خدا باشد یا باید مستقلاً با ولیّ‌خدا ارتباط داشته باشد.

ارتباط نه ارتباط سلام و علیک و دعوت به منزل، بلکه دستور بگیرد و طبق دستور عمل کند، یا این یا آن و شق ثالثی هم ندارد. این برای چیست؟ برای این است که نفس انسان در اول امر نسبت به مسائل طوری قضاوت می‌کند و چه‌بسا اصلاً مایل نیست و می‌گوید که برای چه می‌خواهند ما را به اینجا بیاورند؟ برای چه می‌خواهند به ما مسئولیت بدهند؟ ما همین کاری را که می‌کنیم کافی است و نفس هم تمایل ندارد و راست هم می‌گوید، دروغ هم نمی‌گوید ولی وقتی که رفت، رفتن که همین‌طوری نیست، رفتن میز است و صندلی است و مبل کذایی است و دربان است و ده‌تا تلفنچی و سی‌تا خدمتکار و... است، مسئله این است دیگر. وقت دادن است و استقبال از فلان است و جار و جنجال تبلیغاتی و

سر و صدا در همه جا، در وسایل ارتباط جمعی، رادیو و تلویزیون و... است و بعد هم خودش در خانه تماشا می‌کند که او را به همه نشان می‌دهند. همه هم که سلمان نیستند که به همهٔ این مسائل و اوضاع بخندند. آن شب اول یک‌خرده یک چیزیش می‌شود، کمی حالتی برای او دست می‌دهد! چند روز که گذشت می‌گوید که ما را نشان ندادند! حالا اگر نشان ندادند این دفعه خودش به شکلی یک مصاحبه می‌گذارد که بیایند و... بعد هم نشان می‌دهند و امثال‌ذلک، دوباره خنده‌ای بر لبانش ظاهر می‌شود که بحمدالله اسلام قوت و قدرت پیدا کرده است! خیلی عجیب است! یادم نمی‌رود در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بعضی از این افرادی که با مرحوم آقا ارتباط داشتند و فی‌الجمله حالتکی هم داشتند ولی خب بالأخره کم‌کم به‌واسطهٔ بعضی از جهات فاصله گرفتند و رفتند.

خیلی وقت پیش مجلسی بود من هم فقط یک مرتبه بیشتر شرکت نکردم ولی آن‌قدر مکدر شدم که هرچه اصرار کردند دیگر نرفتم. مجلسی بود و افرادی که در آنجا بودند نسبت به اخبار و مسائل

اطلاعات موثقی داشتند. ما را هم گفته بودند که به آنجا برویم و مطالبی را که می‌شنویم به آقا بگوییم و آقا را در جریان قضایا و... قرار بدهیم، تصورشان این‌طور بود! واقعاً حماقت باید به کجا برسد که تصور ما این باشد که یک ولیّ‌خدا احتیاج دارد به اینکه من بیایم و به او بگویم که در فلان جا این اتفاق افتاده است و در فلان جا اتفاق دیگری افتاده است! شما متوجه باشید و در جریان و در صحنه باشید و او از جریانات خبر نداشته باشد! من هم یک مرتبه در آن جلسه شرکت کردم ولی احساس کردم که غیر از کدورت و ظلمت و... هیچ چیز دیگری برای من ندارد و هرچه بعداً اصرار کردند که من به جلسه بروم گفتم که نه، من شرکت نمی‌کنم! البته نه‌اینکه دروغ بگویند همهٔ مطالب صحیح بود، راست بود ولی ما برای این نیامدیم، ما دنبال آن مجالس نبودیم، مسئله این است.

یکی از افرادی که در آن مجلس بود می‌گفت:

آنچه فعلاً مطلوب است این است که انسان از خودش هیچ قدرت فکر و استقلال فکری نداشته باشد، الآن این مطلوب است. اگر کسی حرفی

بزند، اگر کسی صحبتی بکند، اگر کسی اظهارنظری بکند، خلاصه حالا این در دنیای خودمان جایگاهی ندارد.

خود همین شخص بعداً موقعیتی را پیدا کرد. می‌گویند که بعضی‌ها یک بر هستند، مغازه‌ای دیدید که یک بر دارد، بعضی از مغازه‌ها دو بر دارد. می‌گفت که بعضی‌ها دو بر هستند؛ یعنی از این‌طرف به آن‌طرف زود تغییر جهت می‌دهند! بعضی‌ها سه بر هستند. وقتی او این موقعیت را پیدا کرد من دیدم ایشان شصت بر شده نه یک بر و دو بر و سه بر! چرا؟ چون هنوز موقعیت به‌دست نیاورده است. این شخص آن موقع که این حرف را می‌زند از روی نفسی حرف می‌زند که اصلاً تجربه پس نداده است. این نفس هنوز در خامی خودش قضاوت می‌کند، خام است، نرفته در گود و دربیاید و بعد ببیند چه خبر است؟ بعد وقتی که نفس در چنین موقعیتی قرار گرفت آن موقع باید دید خدای‌ناکرده یک‌دفعه سر از شریح قاضی درنیاورد! یک‌مرتبه سر از بلعم باعورا درنیاورد!

تأثیر مراقبه بر نورانیت مکاشفات

چرا این‌طور می‌شود؟ دلیلش این است که اولیاء

و بزرگان بیخود نیامدند این حرف‌ها را بزنند و وقت من و شما را بگیرند، واقعیت را گفتند، بسم الله بفرمایید! هر کسی این را می‌خواهد بسم الله. من هم باشم همین هستم، یک روز مراقبهٔ من کم باشد اثرش را می‌بینم، در یکی از این جلسات عنوان گفتم که مرحوم علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

هر روز که مراقبهٔ من کمتر باشد مکاشفاتی که در شب می‌بینیم تاریک‌تر است!

علامه طباطبائی! ما که دیگر جای خود داریم. هر روز که مراقبهٔ من بیشتر باشد شب شفاف‌تر می‌بینم، روشن‌تر می‌بینم و آن جنبهٔ تجردی در نفس را قوی‌تر احساس می‌کنم.

تغییر حالات افراد با تغییر موقعیت آنها

خب این شخص که الآن می‌آید و این موقعیت را پیدا می‌کند، کم‌کم حال و هوای او نسبت به آنچه اول آمده بود زمین تا آسمان فرق می‌کند. اگر انسان یک عکس را از آن موقع و یک عکس را هم از این موقع در کنار هم قرار بدهد می‌فهمد. در این قضایا و مسائلی که اخیراً اتفاق افتاده بود و خیلی هم

عجیب بود انسان حالات افراد، صحبت‌های افراد، وضعیت افراد را مشاهده می‌کرد، همه از خدا دم می‌زنیم، می‌خواهیم برای خدا کار کنیم، می‌خواهیم به تکلیف عمل کنیم، می‌خواهیم چه کنیم! آقاجان من این راه که کلک نیست چرا کلک می‌زنی؟! چرا؟! مگر خدا کلک است؟! مگر خدا نیاز به ترفند دارد؟! مگر خدا احتیاج به سیاست‌بازی دارد؟! اگر دو عکس از این فرد بردارند، یک عکس از این موقعیت فعلی و یک عکس هم از آن موقعیت قبلی و در کنار هم قرار بدهند ـ آن وقتی که حرفی از این مسائل نبود و آن وقتی که این مسائل مطرح بود ـ همهٔ افراد می‌فهمند که مسئله چیست و چه تفاوتی وجود دارد. اگر صحبت‌ها را در کنار هم قرار بدهند متوجه می‌شوند که چه تفاوتی وجود دارد.

شیطان چه‌کار می‌کند؟ خیلی در اینجا عجیب است! خدا می‌فرماید که شما به حرف من گوش نمی‌دهید، می‌گویم مراقبه کن نمی‌کنی، کار را انجام بده نمی‌دهی، دنبال کار خودت هستی، دنبال حال و هوای خودت هستی، حالا در ضمن امام و پیغمبر و

فلان آقا را هم داشته باشیم ولی کار خودمان را انجام بدهیم، خدا می‌فرماید: اولاً من این افراد را چه‌کار می‌کنم؟ ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾[1] اینها را مثل آن طیاره که آن بالا است یواش یواش پایین می‌آورم، اصلاً حتی اگر بفهمد یك سانت از جای خودش حرکت می‌کند! من آرام آرام او را پایین می‌آورم، هوا را هم برای او آماده می‌کنم که هیچ احساسی نکند، وسایل را هم آماده می‌کنم ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُم﴾ شما بلدید ما هم که بهتر از شما بلد هستیم. وقتی خدا می‌خواهد [انجام می‌شود].

در شرح دعای ابوحمزه اگر دوستان شنیده باشند، در آنجا توضیح دادیم که حضرت سجاد علیه‌السلام به خداوند متعال عرضه می‌دارد: «**و لاتمکر بی فی حیلتك**؛[2] خدایا با من مکر در حیله نکن.» یعنی مرا در حیلهٔ استدراج خودت قرار نده که مکر

---

[1] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۳ ـ ۱۸۲. روح مجرد، ص ۵۹۵:
«بدون آنکه خودشان متوجّه شوند و بفهمند ما آنها را درجه به درجه ساقط می‌کنیم و پایین می‌بریم. و من به ایشان مهلت می‌دهم، زیرا که کید و مکر من استوار و با پر و پایه و متین می‌باشد.»

[2] . إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۱۵۷.

خدا مکری است که انسان نمی‌فهمد، مکری است که انسان از آن سر درنمی‌آورد! چون اگر سر دربیاورد یک‌مرتبه شوک به او وارد می‌شود، کدام آدم عاقلی است که احساس کند وضعیت او تغییر و تبدیل پیدا می‌کند و دست روی دست بگذارد؟! این نمی‌شود!

کید خداوند، کید استوار و محکم

ما این ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ را برای اینها انجام می‌دهیم ﴿وَأُمْلِي لَهُمْ﴾ به آنها نشان می‌دهیم ﴿إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾ آن‌چنان کیدی به کار ببرم، استوار که هیچ چیزی نتواند آن را تغییر بدهد. کید خدا استوار است، این‌طور نیست که فردا برملا شود. اگر انسان یک دروغ بگوید شب مشخص می‌شود، فردا مشخص می‌شود، وقتی تغییر پیدا شود مشخص می‌شود. ولی نه! وقتی خدا بخواهد به انسان کید کند آن‌چنان محکم و استوار کید می‌کند که انسان خودش متوجه نخواهد شد. بله در روز قیامت می‌فهمیم.

این استدراج برای چیست؟ این استدراج برای این است که انسان مطلبی را که به او می‌رسد به آن

توجه نکند، این موجب استدراج است، توقف یک مطلب دیگر است، فعلاً صحبت ما در استدراج است؛ یعنی وقتی که انسان یک مسئله را می‌فهمد باید به آن عمل کند. تا وقتی که نفهمیده بود در همین کوچه و خیابان و... حرکت می‌کرد، با این مسائل آشنا نبود، اطلاع نداشت و خدا هم به همین‌مقدار تکلیفش می‌کند ولی وقتی که انسان یک مطلب را فهمید، وقتی فهمید حالا در مقام معارضه بربیاید و قبول نکند، به آن توجهی نکند، حساب این شخص با آن کسی که از اول نمی‌دانست و از اول این مسئله به گوشش نخورده بود فرق می‌کند، این فرد الآن مسئله را می‌داند. هر مخالفتی را که انسان انجام دهد، این مخالفت نفس او را نسبت به مخالفت بعدی آماده‌تر می‌کند.

می‌گویند که این کار را نکن اما انسان انجام بدهد، وقتی که انجام داد استدراج و کید خدا این است که بسیارخوب شما انجام دادی حالا ما هم یک کار در اینجا انجام می‌دهیم، چون شما خودتان خواستید ما هم شما را کمک می‌کنیم، ما هم نفس

شما را آماده می‌کنیم که بدتر از این را هم انجام بدهی، بعدی را انجام دادی باز ما نفس تو را آماده می‌کنیم که بدتر از آن را انجام بدهی یعنی همین‌که نفس این عمل را انجام داد شکلی به‌خود گرفت این دوتا شکل با هم فرق می‌کند، به‌نحوی که در وهلهٔ اول اگر به این فرد بگویند بیا فرض کن شرب خمر کن، بیا غیبت فلان شخص را بکن، آبروی فلان مومن را ببر، این کار را نمی‌کند اما فرض کنید که فلان دروغ را می‌گوید، حالا این دروغ را می‌گوییم عیب ندارد اما آبروی فلان مومن را بردن یک مسئلهٔ دیگر است. اما وقتی که دروغ را گفت، نفس او پوششی پیدا می‌کند و این پوشش او را نزدیک می‌کند که یک دروغ دیگری را هم بگوید، یک غیبت دیگری را هم بکند، باز همین‌طور تا حدی که نفس او آمادگی پیدا می‌کند که آبروی یک مؤمن را ببرد! تا حدی نفس او آمادگی پیدا می‌کند که هر عمل حرامی را انجام بدهد، این کید متین پروردگار است. پس کید عبارت است از آن عکس العمل خود کارهای ما که با دست خود این کار را انجام دادیم و این زمینه را برای خود به‌وجود آوردیم.

و به عکس آن‌هم همین‌طور است یعنی اگر انسان یک عمل را بر خلاف رضای نفس و به‌خاطر خدا انجام بدهد گرچه این قضیه مشکل است ولی نفس او آماده می‌شود در یک موقعیت دیگر که افراد عادی نمی‌توانند بگذرند، این شخص بگذرد. در یک موقعیت دیگر رد شود و بگذرد، نفس او آماده می‌شود که یک عمل مهم‌تری را انجام بدهد.

یک‌وقت مسئله‌ای پیش آمده بود، قضیه‌ای پیش آمده بود که فردی در یک مسئلۀ فقهی نظری داده بود و نظرش هم خلاف بود و ما هم نظر دیگری داده بودیم ولی خب موقعیت اقتضا نمی‌کرد که حالا ما مخالف با این افراد و... باشیم. علیٰ‌کلّ‌حال ما گفتیم مقصود این است و حکم شرعی و فقهی در اینجا این است و ارتباطی با هم‌چنین آیه‌ای که در اینجا هست ندارد و آن نظر دیگر هم که پخش شده بود. این شخص رفته بود مراجعه کرده بود و فهمیده بود که اشتباه کرده است و از آن‌طرف هم این مسئله را گفته بود. در مجلسی به‌طور خیلی خصوصی به من گفت که من مراجعه کردم و دیدم نظر شما صحیح است.

گفتم که پس این نظر را به همه اعلام بفرمایید! اینجا خصوصی و آمدن و گفتن که نظر شما صحیح است و من اشتباه کردم فایده ندارد، من که از اول می‌دانستم شما اشتباه کردید و این گفتن شما برای من تأثیر ندارد ولی اینکه شما آمدی جلوی همه این قضیه را مطرح کردی و آنها هم این را به‌عنوان یک حکم مسلم گرفتند، حالا باید بگویی که من اشتباه کردم ولی ظاهراً توفیق حاصل نشد! وقتی این مسئله به این کیفیت باشد خدا هم نسبت به یک قضیهٔ دیگر مانع به‌وجود می‌آورد.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ همیشه به شاگردان خودشان مخصوصاً در ماه رجب و شعبان و رمضان می‌فرمودند که مراقبه را در این سه ماه باید بیشتر کنند. یعنی چه مراقبه را بیشتر کنند؟ یعنی توجه کنند به اینکه خدای‌ناکرده عملی از آنها سرنزند که آن عمل نه تنها برای آنها مفید نباشد بلکه موجب یک هم‌چنین مسئله‌ای شود. رفقا این را هم بدانند که یک گناه در ماه رجب و شعبان اثرش خیلی بیشتر از ماه‌های دیگر است! یک دورغ گفتن در

ماه‌های حرام، اثرش از یک دروغ در سایر ماه‌ها بیشتر است چون در سایر ماه‌ها وقتی که انسان یک عمل خلاف انجام می‌دهد مخالفت با امر الهی را کرده است ولی در ماه حرام اضافه بر آن، حرمت خود ماه را هم نگه نداشته است.

اثرات متفاوت اعمال در اماکن مختلف

مثل اینکه فرض کنید که انسان در اینجا (طهران) یک گناه انجام بدهد یا اینکه در قم و مشهد یک گناه انجام بدهد، اثر آن گناه‌ها خیلی بیشتر است چون آنجا (مشهد مقدس) حرم امام علیه‌السلام است، قم حرم حضرت معصومه علیها سلام است، نجف حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، در اماکن متبرکه اثر گناه از اثر گناه در سایر مناطق و بلاد و در سایر شهرها بیشتر است همان‌طوری‌که اثر ثواب بیشتر است. نماز در مدینه اثرش بیشتر است، نماز در مشهد و قم اثرش بیشتر است، نماز در مکه اثرش بیشتر است و هرچه نزدیک‌تر شود این اثر زیادتر می‌شود. یک رکعت نماز در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام دویست هزار برابر ثوابش از نماز در منزل

بیشتر است![1] چرا؟ چون به‌واسطهٔ قرب مکانی اشتداد جنبهٔ روحانی و جاذبهٔ روحانی هم در آنجا بیشتر شده است، این‌طور نیست که فرقی نداشته باشد.

لذا وقتی که در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام یک گناه کند، یک غیبت کند، یک تهمت بزند، یک دروغ بگوید، این کدورتی که برای او در حرم امیرالمؤمنین پیدا می‌شود خیلی دیرتر ازبین می‌رود از آن کدورت که به‌واسطهٔ یک غیبت یا دروغ در یکی از شهرهای دیگر یا در بیابان انجام بدهد. چرا؟ چون در اینجا هتک حریم امیرالمؤمنین شده است و خدا هم از این نمی‌گذرد، در اینجا هتک حریم ولایت شده است.

اگر شما یک عمل خلاف انجام بدهید، یک بی‌اعتنایی کنید، مثلاً جلوی یک فرد عادی یا شخصی که از خودتان بزرگ‌تر باشد پایتان را دراز

---

[1] . الکافی، ج ۹، ص ۲۶۳:
«عَن جَمیلِ بْنِ دَرَّاج قَالَ سَمِعتُ أَباعَبدِاللَّهِ علیه‌السلام یَقول: "قالَ رَسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: ما بَینَ مِنبَری وَ بُیوتی رَوضَةٌ مِن ریاضِ الجَنَّةِ، وَ مِنبَری عَلی تُرعَةٍ مِنْ تُرَعِ الْجَنَّةِ، وَ صَلاةٌ فِی مَسجدِی تَعدِلُ أَلف صَلاةٍ فِیما سِواهُ مِنَ المَساجدِ إلاّ المَسجدَ الحَرَامَ." قالَ جَمِیلٌ: قُلتُ لَهُ: بُیوتُ النَّبیِّ صلی الله علیه و آله وَ بَیتُ عَلِیٍّ مِنهَا؟ قَالَ: "نَعَم، وَ أَفضَل".»

کنید، آیا این عمل ازنظر ترتب آثار یکی است بااینکه پایتان را پیش پادشاهی دراز کنید؟! آنجا اعدام می‌کنند و می‌گویند به پادشاه هتک احترام کردی! حرمت پادشاه را نگه نداشتی! حرمت حاکم را نگه نداشتی! لذا در ماه‌های رجب و شعبان و رمضان به‌خصوص در این سه ماه، انسان عملی را که انجام می‌دهد باید سرخود همین‌طوری انجام ندهد. به این صورت که چشممان را ببندیم و برویم، انجام ندهد و بگوید إن‌شاءالله خدا می‌گذرد، انجام ندهد، إن‌شاءالله خدا می‌بخشد، انجام ندهد. نه‌خیر! خدا نمی‌بخشد! چه کسی گفته که خدا می‌بخشد؟! هر چیزی حسابی دارد، برای ما مشخص کردند، روشن کردند، مطلب را بیان کردند، آیا آن‌وقت ما بگوییم خدا می‌بخشد؟! نه، نمی‌بخشد! هم‌چنین مسئله‌ای را کسی تضمین نداده است.

یک وقت انسان در غفلت انجام می‌دهد، یک وقت خودش را به غفلت می‌زند، یک وقت انسان در خواب است، یک وقت خودش را به خواب می‌زند، کسی که در خواب است بیدار می‌شود ولی

کسی که خودش را به خواب می‌زند چطور انسان می‌تواند او را بیدار کند؟ خودش خودش را به خواب می‌زند! همین خود را به خواب زدن، ﴿إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾ است، همین است. همین‌که خودش را به خواب می‌زند! یعنی بیچاره چه بلایی سرت می‌آید؟ یعنی الآن در چه وضعیتی هستی؟ الآن خودت را ازبین می‌بری!

عمل بر اساس حق و رضایت خدا، نه بر اساس خشنودی و رعایت حال افراد

سؤال: اگر نتواند خودش را از این شرایط خارج کند چه؟

جواب: عرض کردم که خدا با هر کسی مطابق با خواست و نیت او ارتباط دارد. خیال می‌کنم این مطلب را در جلسات گذشته عرض کرده باشم که موقعیتی که برای انسان هست، یک وقت موقعیتی است که انسان می‌تواند خلاف آن موقعیت را انجام بدهد، به فلان مجلس دعوتش می‌کنند می‌تواند نرود، اما اگر ملاحظهٔ این فرد را بکند و ملاحظهٔ آن فرد را بکند و برود، خدا می‌فرماید که خیلی خوب ملاحظهٔ همه را کردی جز ملاحظهٔ ما را! این هم اثرش! بفرمایید! اما یک وقت نه‌خیر! نه برای

ملاحظه بلکه مضطر است و در یک هم‌چنین وضعی قرار می‌گیرد، خداوند متعال هم اثر این قضیه را از او برمی‌دارد.

رفتن به مجلس معصیت حرام است، حتی اگر شوهر هم بگوید زن نباید برود. اگر نرویم به عمه برمی‌خورد، به خاله برمی‌خورد، به فامیل شوهر برمی‌خورد، به فامیل زن برمی‌خورد، خب بربخورد! هزار سال بر بخورد! این فردی که انسان را مجبور می‌کند، در روز قیامت نمی‌تواند جواب بدهد، همین فردی که به انسان می‌گوید بیا، روز قیامت فرار می‌کند. ﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ۞ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ۞ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ﴾[1] روز قیامت روزی است که زن انسان که انسان را به هلاکت انداخته است ازدست انسان فرار می‌کند و می‌گوید که من خودم کار دارم، من خودم پرونده دارم، یک بار روی دوش من است که باید جواب بدهم، خودت می‌دانی! دستت را که نگرفتم، تو را که به بند نکشیدم می‌خواستی انجام

---

[1] . سوره عبس(۸۰) آیات ۳۶ ـ ۳۴. معاد شناسی، ج ۴، ص ۱۷۵:
«روزی است که مرد از برادرش فرار می‌کند، و از مادرش و پدرش می‌گریزد، و نیز از زن و فرزندانش گریزان است.»

ندهی! اگر بگوید که این را تو گفتی! من به‌خاطر رعایت تو بود که این کار را انجام دادم! می‌گوید که می‌خواستی رعایت نکنی. اگر رعایت نمی‌کردم زندگیم را تلخ می‌کردی! تلخ می‌شد که می‌شد! مگر زندگی انسان باید همیشه شیرین باشد؟ مگر باید همیشه مسائل بر وفق مراد باشد؟! بله، زندگی باید شیرین باشد، اما شیرینی در تحت اطاعت خدا نه شیرینی در تحت اطاعت شیطان! شوهر می‌گوید صدای رادیو یا تلویزیون را به موسیقی بلند کن، بگو نمی‌کنم. موسیقی حرام است، می‌خواهی این هدفون را در گوش خودت قرار بده و خودت گوش کن! پس این را برای چه خریدی؟ خودت می‌دانی. اما زن نمی‌تواند [در اینجا به حرف شوهر گوش کند و صدای موسیقی را بلند کند.] بله یک وقت خود شوهر می‌رود صدای رادیو و موسیقی را بلند می‌کند، خودش می‌داند. لابد اینجا منظور شما است که انسان در موقعیتی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند آن موقعیت را عوض کند.

سؤال: بله.

جواب: اینجا خدا خودش می‌داند، خدا عالِم به

اسرار است، عالم به خفیات است، هیچ فرق نمی‌کند، به‌اندازهٔ سرسوزن در اینجا تفاوت نمی‌کند. خدا با نیت انسان سر و کار دارد، با خلوص انسان سر و کار دارد. آیا انسان خالص است یا نیست؟ آیا راست می‌گوید یا نمی‌گوید؟ آیا می‌خواهد به خدا هم کلک بزند یا نه؟ خوشی زندگی خودش را به پای خوشی با خدا قرار بدهد! خدا حواسش جمع است. آیا می‌خواهی شوهرت از تو ناراحت نباشد؟ آیا می‌خواهی زنت از تو ناراحت نباشد؟ آیا می‌خواهی برادرت از تو ناراحت نباشد؟ آیا می‌خواهی پسرت از تو ناراحت نشود؟ اگر این کار را نکنیم پسرمان رنجیده می‌شود و فرض کنید که افسرده می‌شود! می‌شود که می‌شود، رنجیده می‌شود که می‌شود. انسان نمی‌تواند به‌خاطر ملاحظاتی که در دور و بر می‌گذرد حق را ازبین ببرد.

روایتی ظاهراً از امام رضا علیه‌السلام است که می‌فرمایند: «**هیچ قومی نیامد که حق را به‌خاطر ضرر مادی کنار بگذارد الاّ اینکه خدا بدترش را نصیب او می‌کند!**»

امروز به‌خاطر این ملاحظه دست از حق برداشتی، فردا پسر می‌رود یک چیز دیگر می‌آورد و می‌گوید بایستی که شما قبول کنی، پس‌فردا چیز دیگر و پسین‌فردا همین‌طور و کار به آنجایی می‌رسد که انسان می‌بیند همه چیز را داده است و دیگر چیزی ندارد.

شرکت در مجلس معصیت حرام است به هر کجا که می‌خواهد بکشد، بکشد! صحبت کردن با اجنبی حرام است غیر از موارد خاص و موارد ضرورت، خندیدن زن با نامحرم حرام است. اگر این کار را نکنیم می‌گویند که امروزی نیستی! ما می‌خواهیم اصلاً صد هزار سال پیش در غار باشیم، امروزی‌بودن چه گلی بر سر ما زد و چه تاج‌گلی بر سر ما گذاشت؟! امروزه هستند در بعضی از کشورها که ارتباطات خانوادگی همه چیز را دربرمی‌گیرد! آنها خیلی امروزی‌ترند! در کشورهایی مثل دانمارک و سوئد و بعضی کشورهای دیگر دوستی یعنی دوستی بی‌حد و مرز، آنها که خیلی امروزی‌تر از ما هستند! خیلی متمدن‌تر از ما هستند! در آلمان به همین کیفیت است، خیلی از خانواده‌ها به همین نحو

هستند. در آمریکا خیلی از خانواده‌ها همین‌طور هستند. در همه جا این مسائل پیدا می‌شود منتها کم و زیاد دارد.

می‌گویند که امروزی نیستی! می‌گویند که خشکی! می‌گویند که اخلاق قدیم را داری! می‌گویند که انعطاف نداری! این حرف‌ها مال ۱۴۰۰ سال پیش است! امروزه دیگر فن و تکنولوژی این حرف‌ها را برنمی‌دارد!

این مزخرفات دیگر وقتش سرآمده، این چرت و پرت‌ها دیگر وقتش تمام شده است. یک وقت در زمان مشروطیت و... بود که امثال تقی‌زاده و کسروی و رضاشاه و محمدرضا شاه این حرف‌ها را می‌زدند که ما می‌خواهیم به‌سوی تمدن بزرگ و فلان و این چیزها برویم و دست از قید و بند برداریم! و رضا شاه اصلاً حجاب را برداشت! و این اواخر محمدرضا شاه می‌خواست همین کار را انجام بدهد. من یک سخنرانی از همین محمدرضا شاه شنیدم که گفت: «من نخواهم گذاشت که زحمات پدرم راجع به کشف حجاب ازبین برود!» گفتم که بَه بَه مثل

اینکه دخل این هم آمد و همین طور هم شد و دو یا سه سال بعد قضیهٔ او تمام شد. پدرمان فرمودند که دیگر کار این تمام است!

گفت که من نخواهم گذاشت که زحمات پدرم راجع به کشف حجاب ازبین برود! این یعنی بی‌چادر! یعنی امروزی! یعنی بی‌غیرتی! یعنی بی‌ناموسی! معنایش این است دیگر. کسی که خود را در معرض دید بیگانه قرار می‌دهد تابلو گذاشته بالای سرش که من بی‌ناموسم و آن شوهری که زن خود را در معرض دید دیگران قرار می‌دهد اولین چیز این است که یک تابلو دستش گرفته است که من بی‌غیرت و بی‌ناموس هستم! مسئله این است. حالا امروزی و این حرف‌ها [دیگر بهانه است.] آن موقع از این حرف‌ها می‌زدند، آن موقع از این مطالب می‌گفتند. در همان زمان رضاشاه وقتی که خواستند کشف حجاب را اجباری کنند، چند نفر در همین طهران خودکشی کردند! وقتی گفتند که باید در مجالس کشف حجاب زن‌های خودتان را بیاورید، یکی از اینها از اقوام پدری ما بود که وقتی از آن اداره‌شان مجبورش کردند، شب یک مقدار زیادی

داروی مسموم خورده بود و همین‌طور تا صبح حرکت می‌کرد که این تأثیر بگذارد، دیگر کم کم از حال می‌رود و وقتی که صبح می‌شود و همه متوجه می‌شوند، دیگر کار تمام شده بود. چرا؟ چون اینها غیرت داشتند نه‌اینکه اینها دیوانه بودند، خیلی هم عقلشان خوب کار می‌کرد. غیرت داشتند، بی‌ناموس نبودند، شرف داشتند، دین داشتند والاّ الاغ و گاو از بقیه بهتر می‌توانند خود را در معرض دید بقیه قرار بدهند و مسائل دیگر. این برای آن زمان‌ها بود. الآن این حرف‌ها نیست الآن وقت این حرف‌ها تمام شده است.

لزوم حرکت بر اساس عقل و رضایت خدا نه بر اساس خواست تمدن امروزی

الآن صحبت این است که عقل چه حکم می‌کند؟ خدا چه حکم می‌کند؟ سعادت برای انسان چه حکم می‌کند؟ فلاح و رستگاری چه حکم می‌کند؟ ما هم تمدنشان را دیدیم و بهتر از بقیه هم دیدیم، نه‌اینکه از این مسائل بی‌اطلاع باشیم، تمدن را دیدیم، آخرش که چه؟ همین دیگر! تمدن مگر غیر از این است؟ هر کسی هر چیزی بخواهد در هر لحظه‌ای تماشا کند، این تمدن شد دیگر! هر کسی با هر کسی

بخواهد در هر جا صحبت کند! هر کسی به هر نحوی بخواهد ارتباط برقرار کند دیگر، این تمدن است دیگر! آخرش که چه؟ بعد از این دیگر چه؟ آیا قضیه تمام شد؟ آیا این بود آن تمدن بزرگی که اعلیٰحضرت توصیه می‌فرمودند و بشارتش را می‌دادند؟! بسیارخوب حالا این تمدن آمد، قضیه چه شد؟

این وسط چه کسی باخت و چه کسی برد؟ آنهایی بردند که نشستند در این نقاط دور و سر ما را با این چیزها گرم می‌کنند و امکانات ما را می‌برند! و آنهایی باختند که گول اینها را خوردند و خیال کردند که اینها برای آنها تحفهٔ بهشتی آورده‌اند. سم مار آوردند و به اینها دادند، داروی مسموم کننده آوردند و به خورد ما دادند و ما مانند آدمی که از قحطی درآمده و هیچ چیزی ندیده، این تمدن را با آغوش باز استقبال می‌کنیم و به آن‌هم افتخار می‌کنیم! خاک بر سر ما کنند!

بنابراین آنچه برای انسانی که می‌خواهد طبق مسیر عقل حرکت کند، این است که به همهٔ این حرف‌ها بخندد! به همهٔ این مسائل و زرق و

برق‌هایی که برای او به‌وجود می‌آوردند بخندد! به همهٔ این حرف‌هایی که اگر این کار را نکند پشت سرش حرف می‌زنند، اگر این کار را نکند این‌طور می‌کنند، بخندد! به همهٔ این مسائل بخندد! و آن را که تشخیص می‌دهد عمل کند و به جلو برود و به هیچ‌کسی دیگر کار نداشته باشد.

لزوم توجه به خود و خلوص نیت

در همین جلسهٔ گذشته، احتمالاً جلسهٔ فردا هم دوباره راجع به این قضیه صحبت شود، عرایض بنده راجع به این مسئله بود که سالک وقتی که می‌آید نباید به هیچ‌کسی نگاه کند. الآن اینجا چه کسی نشسته و چه‌کار می‌کند؟ در خانه چه‌کار می‌کند و با چه کسی ارتباط دارد؟ به من چه مربوط است؟ این شخصی که الآن اینجا آمده پدرش کیست و شناسنامهٔ او چیست؟ چه کارهایی انجام می‌دهد؟ به من چه ارتباطی دارد؟ چه ربطی به من دارد؟! مگر این‌قدر به ما فرصت داده‌اند که بخواهیم به این حرف‌ها بپردازیم؟ جان من! یک سال دو سال بیشتر از عمرت باقی نمانده است، آیا باز هم می‌خواهی در این افکار غوطه‌ور باشی؟! نه! باید توجه پیدا کرد و باید انسان

به‌خود بیایید، انسان باید این حالت را کنار بگذارد. خدا به باطن و نیت انسان نگاه می‌کند.

یک نفر از رفقا و دوستان آمده بود و می‌گفت که من در وضعیتی هستم، فلان هستم، شوهر من این‌طور است، فلان است، وقتی صحبت کردیم، گفتم که عیب ندارد این‌کار را انجام بده، حالا شوهر است آن‌کار که اشکال ندارد، خلاف شرع که نیست انجام بده. از جمله می‌گفت که شوهر من می‌گوید که شب تاسوعا بیا مسافرت برویم. گفتم که برو مسافرت. گفت که آخر شب تاسوعا؟! جان من! اینکه الآن شوهر تو می‌گوید خودش بین خودش و خدای خودش مسئول است، خدا که نیت شما را می‌داند، می‌داند شما می‌خواهی شب تاسوعا در مجلس سیدالشهدا علیه‌السلام باشی ولی الآن به‌خاطر این موقعیت نمی‌روی. خدا خودش می‌داند که با او چه کند ولی شما در اینجا عمل حرامی که انجام نمی‌دهی، نمی‌گوید که حالا بیا برویم و در مسافرت فلان عمل حرام را انجام بده، فرض کنید که کشف حجاب کن، نه! می‌گوید بیا برویم مسافرت، خب شما دلت با سیدالشهدا است ولی

بدنت با این است، در ماشین می‌نشینی و می‌روی این‌طرف و آن‌طرف ولی دلت کجا است؟ سرِّت کجا است؟ ضمیرت کجا است؟ التفات کردید!

مسئله این است که انسان در کاری که انجام می‌دهد نباید خودش را گول بزند. حرف اول و آخر بنده این است که نباید خود را فریب بدهد، نباید به‌خاطر ملاحظات دو روزهٔ دنیا [آخرت خود را تباه کند.] این ملاحظات در روز قیامت به حساب نمی‌آید. اگر انسان قرار است ملاحظه کند، بله ملاحظاتی هست که همان‌طوری‌که الآن عرض کردم به‌خاطر خدا ولی بدون اینکه عمل حرامی انجام بگیرد، انسان این ملاحظات را انجام می‌دهد، آن‌وقت نه‌تنها برای انسان موجب استدراج نیست بلکه موجب تجرد هم خواهد شد. ثواب زیارت مجلس سیدالشهدا علیه‌السلام را به همین شخص هم می‌دهند، مسافرت رفته است ولی ثواب می‌دهند. مسافرت رفته است ولی اسم او را جزو عزاداران امام حسین علیه‌السلام می‌نویسند. چرا؟ چون امام حسین را کسی نمی‌تواند گول بزند.

سیدالشهدا را کسی نمی‌تواند گول بزند. سیدالشهدا به باطن وصل است، سیدالشهدا به ظاهر کاری ندارد حالا آنهایی که با یک صورت آراسته و با یک چهرهٔ آراسته [می‌آیند درواقع خود را گول می‌زنند.]

فریب دادن خود به اسم دین توسط افراد ظاهرالصلاح

در جلد اول کتاب اسرار ملکوت[1] که ظاهراً از طبع هم درآمده است، بنده از قول مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این مسئله را نوشتم که در نجف جلوی چشم امیرالمؤمنین علیه‌السلام نماز جماعتی که بیست دقیقه به طلوع شمس است خوانده می‌شد، یکی اول طلوع فجر، یکی نیم ساعت بعد، آن یکی بیست دقیقه بعد تا جایی که یک ربع به طلوع شمس باقی مانده هم نماز می‌خواندند! مگر کسی می‌تواند امیرالمؤمنین را گول بزند؟ آخر آدمی که آمدی و خودت را تا اینجا رساندی و عمامه را تا اینجا گذاشتی و ریشت را تا کجا بردی و عصا و فلان و این حرف‌ها، آیا تو نخواندی که همین علی که در اینجا هست و در کنارش نماز جماعت کذا تشکیل

---

[1] . اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۲۲.

می‌دهی، ایشان می‌رفت بالای منارۀ مسجد کوفه و خودش اذان صبح را می‌گفت و بعد نافله می‌خواند و بعد هم نمازجماعت می‌خواند؟ آیا همین علی این کار را نمی‌کرد؟

آیا واقعاً خجالت نمی‌کشیم؟ ما گول می‌زنیم! می‌گوییم که مؤمنین می‌خواهند با ما نماز بخوانند! آیا مؤمنین می‌خواهند؟! آیا داری امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گول می‌زنی و فریب می‌دهی؟! بدبخت! آیا تو می‌خواهی سعادت خودت را ازبین ببری به‌خاطر مؤمنین؟ صد سال آن مؤمنین بمیرند و نماز یک ربع به طلوع آفتاب را نخوانند! آیا امیرالمؤمنین دستور داده است که نماز را این‌طور بخوانی و این‌طور حرمش هتک شود؟! امیرالمؤمنین می‌فرماید که نه! من تو را خوب می‌شناسم، تو به‌خاطر خودت و به‌خاطر این که تو را یکی از ائمۀ جماعات صحن به‌حساب بیاورند، مؤمنین را دنبال خودت یدک می‌کشانی! آیا تو خیال می‌کنی من تو را نمی‌شناسم؟ ﴿إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾. حالا برو بخوان! بله! تو که می‌خواهی یک ربع به طلوع آفتاب

بخوانی، خودم هم مأمومین تو را بیشتر می‌کنم! همین امیرالمومنین به او می‌فرماید که مأمومین تو را از مأمومینی که اول طلوع فجر است بیشتر می‌کنم! همان‌هایی که به‌درد تو می‌خورند، آنها را می‌فرستم، خودت و بقیه با هم یکی هستید، می‌فرستم بعد وقتی که تو وارد می‌شوی می‌گویی که عجب! به‌به چه جمعیتی! از این‌طرف صحن تا آن‌طرف صحن جمعیت موج می‌زند! مگر می‌شود این نماز را رها کرد؟ مگر می‌شود این جماعت را رها کرد؟ این شعائر اسلام است! امیرالمؤمنین در قبر نشسته است و به تو می‌خندد! می‌فرماید که ﴿إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾، بخور که خوب می‌خوری!

مگر مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ همین مغز در سرشان نبود؟! وقتی که برای نماز می‌آمدند و اول وقت می‌دیدند هفت نفر آمدند، الله اکبر! اذان بگویید تا نماز بخوانیم. می‌گفتند که آقا صبر کنید کسبه ببندند! می‌فرمودند که کسبه زودتر ببندند! ما سر وقت نماز می‌خوانیم هر کسی می‌خواهد بیاید هر کسی نمی‌خواهد نیاید، نماز ظهرشان با هفت یا هشت یا ده نفر شروع می‌شد و نماز عصرشان سی یا

چهل یا پنجاه نفر می‌شد. ایشان هم می‌توانستند بگویند که مقداری صبر کنیم که مؤمنین بیایند، جلال بیشتری پیدا کند، ابهت بیشتری پیدا کند، آیا می‌توانستند اینها را بگویند یا نه؟ می‌توانستند و خوب هم بلد بودند و همهٔ این دوره‌ها را هم دیده بودند! ولی فرق بین ایشان و بقیه فقط یک چیز بود، ایشان نیامد خودش را گول بزند. هر دو رفتند، هم او رفته و هم ایشان رفته است و الآن آن دنیا معلوم می‌شود که چه کسی خودش را گول زده و چه کسی گول نزده است؟!

استدراج یعنی خود را گول زدن

پس استدراج در یک کلمه این است که انسان خودش را نسبت به آنچه می‌داند گول نزند.

می‌گویند که چه‌کار کنیم که موفق شویم؟ چه‌کار کنیم ندارد، آیا تشنه هستید یا نه؟ آیا به من می‌گویید چه‌کار کنیم که تشنگی ما برطرف شود؟ آب بخورید، چه‌کار کنیم یعنی چه؟ چه‌کار کنیم که موفق شویم؟ چه‌کار کنیم که حالمان خوب شود؟ چه‌کار کنیم که فلان بشود؟ این هم از همان حرف‌های بسیار جالب و فکاهی است که انسان می‌شنود!

چه‌کار کنیم گرسنه هستیم؟ خب بروید نان بخورید. چه‌کار کنیم تشنه هستیم؟ بروید آب بخورید. چه‌کار کنیم دلمان درد گرفته است؟ خب بروید قرص بخورید. اینکه دیگر چه‌کار کنیم ندارد. چرا انسان می‌گوید چه‌کار کنیم؟ چون به خودش دروغ می‌گوید. چرا انسان می‌گوید چه‌کار کنیم این‌طور نشویم؟ چون خودمان را گول می‌زنیم. کسی که بداند می‌خواهد در مقام بربیاید، دیگر به بنده نامه نمی‌نویسد که حضرت آقا چه‌کار کنم؟! خودش می‌رود کارش را انجام می‌دهد.

مگر من برای پدرم نامه می‌نوشتم که چه‌کار کنم که حالم بهتر شود؟! نه، چون می‌دانستم اگر بنویسم دروغ می‌گویم! چرا؟ چون چیزی مخفی نیست، یک دو سه چهار این کارها را انجام بده، انجام نمی‌دهم، دیگر چه‌کار کنیم ندارد.

خیلی وقت پیش مجلس عقدی بود، خب در مجالس عقد می‌گفتند که نصیحتی، مطلبی، صحبتی و... بشود، ما هم قبلاً در مجالس عقد چند کلمه صحبت می‌کردیم ولی الآن کمتر صحبت می‌کنیم. در یکی از این مجالس گفتم که من امشب می‌خواهم

به‌جای عروس و داماد اطرافیان را نصیحت کنم، عروس و داماد نیاز به نصیحت ندارند! و آن اینکه اطرافیان در کار عروس و داماد دخالت نکنند، نصیحت من این است. کاری به کار اینها نداشته باشید، دائماً نیایید بگویید که امروز تلفن کن مادرش را اذیت کن! پدرش را اذیت کن! دخالت نکنید، فضولی نکنید، بگذارید زندگی خودشان را بکنند. نشان به آن نشان که دو ماه از آن عروسی گذشت و مسائل شروع شد! حرف و نقل و بیا و برو و فلان و...، این دخالت کرده، آن دخالت کرده و بالأخره کار به طلاق کشیده شد! گفتم که پس مثل اینکه ما فقط برای دیوار حرف می‌زنیم همین! حضرت آقا تشریف بیاورند و صحبتی هم بفرمایند و مجلسی هم گرم کنند و بعد هم هر کسی هر کاری خواست بکند! دیوار است دیگر! نه، خدا می‌آید حساب آدم را می‌رسد. آدم نباید خودش را گول بزند.

یک بار در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نشد که بنده بروم سراغ آقا و بگویم آقا حالم بد است بااینکه حالم بد بود. چرا؟ چون می‌دانستم

تقصیر خودم است و اگر بروم به ایشان بگویم، می‌فرمایند که چشمت درآید می‌خواستی نکنی! بله، حالات و مسائل دیگری بود که خودشان سؤال می‌کردند و خودشان بررسی می‌کردند ولی اینکه من بگویم آقا چه کنم؟! آقا چه کنم یعنی چه؟ همهٔ مسائل مشخص شده است، راه مشخص شده است، حال مشخص شده است. بنده هم که می‌دانم حضرتعالی عمل نمی‌کنید، پس دیگر برای چه می‌خواهید این وسط بچرخانید و دور بزنید، البته بنده اطلاع دارم و از قرائن و شواهد پیدا است. این را می‌گویند خود را گول زدن.

سالک نباید خودش را گول بزند. سالک نباید خودش را فریب بدهد. سالک نباید دیگر به‌خودش دروغ بگوید. اگر این کار را انجام داد این راه ترقی را می‌رود و اگر نه! بخواهد خلاف این عمل کند، طبعاً به راه دیگری خواهد رفت. این مسئله مربوط به استدراج بود که مقداری خدمت رفقا و دوستان عرض شد. ظاهراً دیگر وقت هم گذشته تااینکه رفقا بخواهند به منازلشان برسند.

بنده چون قم نبودم سؤالات قبلی هم در دسترسم

نبود. اگر اینجا دوستان سؤالاتی دارند به‌طور اجمال در عرض چند دقیقه عرض کنم و اگر نه إن‌شاءالله در جلسهٔ بعد راجع به توقف که چطور انسان متوقف می‌شود، مطالبی را عرض کنم. حالا باز هم توقف از استدراج بهتر است، انسان در یک مرتبه می‌ماند و در آن مرتبه دیگر عبور نمی‌کند، این مطلب مقداری احتیاج به توضیح دارد.

مسئلهٔ اخلاقی

سؤال: نه‌اینکه انسان بخواهد حرامی را انجام بدهد اما در گوشه کنار مسائل زندگی، حرامی مشاهده می‌شود، مثلاً بعضی وقت‌ها یک مهمانی رفته که حرام نیست ولی یک موسیقی یا گفتگوی با نامحرمی، خنده‌ای در آنجا انجام می‌شود و انسان هم نمی‌تواند آن مهمانی را ترک کند، آیا همین ناراحتی ظاهری کفایت می‌کند؟

جواب: البته مسئلهٔ نهی از منکر مراتبی دارد، انسان وقتی که منکری را می‌بیند مثلاً وقتی که موسیقی هست باید از آن محیط بیرون بیاید و به حیاط برود که این مسئله پرواضح است، یااینکه فرض کنید که اگر گفتگوی محرم و نامحرم است،

خود اصل مجلس حرام است و طبعاً نباید شرکت کند چون همین‌که در یک مجلسی انسان ببیند زن و مرد با هم می‌گویند و می‌خندند و شوخی می‌کنند، فضای مجلس متعفن می‌شود و کدورت او را می‌گیرد و این مجلس می‌شود مجلس حرام. درست مثل فرض کنید که مجلسی مجلس شرب خمر است، همان‌طور که حرام است که انسان در مجلس شرب خمر شرکت کند گرچه خودش هم شرب خمر نکند، یکی از محرمات همین است که انسان بر سر سفره‌ای بنشیند که خمر در آن هست گرچه خودش هم خمر نخورد ولی نفس نشستن در آنجا موجب کدورت می‌شود، علاوه بر این مسئلهٔ نهی از منکر هم در اینجا مطرح است که انسان نمی‌تواند نسبت به این مسائل بی‌تفاوت باشد. البته انسان باید ناراحتی خودش را اظهار کند اگر می‌تواند که مؤثر باشد که هیچ و اگر مؤثر نباشد بدانند که این شخص نسبت به این قضیه ناراحت است و نمی‌تواند خودش را با جو موجود تطبیق بدهد.

مسئلهٔ سلوکی

سؤال: کدورتی که حاصل شد ما چطور

می‌توانیم آن کدورت را از خود دور کنیم؟ آیا با چند روز مراقبهٔ شدیدتر و... برطرف می‌شود؟

جواب: البته راجع به این مسائلی که به شما گفتم همان اظهار ندامت و استغفار خودش رفع کدورت می‌کند و ذکر استغفرالله ربی و اتوب الیه به‌طور مداوم مسئله را برطرف می‌کند درصورتی‌که انسان نسبت به آن قضیه تقصیری نداشته باشد و بسته به این است که انسان چه‌کاری انجام بدهد. اگر یك وقت عملی انجام داده است که به حقوق افراد دیگر مرتبط است، برای ازبین رفتن آن کدورت حتماً باید این مسائل را ملاحظه کند، اگر تهمتی زده است باید حلالیت بطلبد، اگر غیبت کرده اما به‌گوش او نرسیده نباید انسان از او حلالیت بطلبد، یك وقت اشتباه نشود چون در اینجا کار بدتر می‌شود باید خودش استغفار کند و از آن افراد بخواهد که به او مطلب را نرسانند تا مؤمن نسبت به مؤمن دیگر سوءظن پیدا نکند. بله اگر به گوشش رسید حتماً حلالیت بطلبد. فرق است بین تهمت و غیبت. این یك راه است.

راه دیگر تصمیم جدی است برای اینکه دیگر مرتکب این کار نشود و این تصمیم جدی است که او را عوض می‌کند و منقلب می‌کند، نه تصمیم ظاهری. یعنی تصمیمی‌که خللی در آن نباشد و همین‌طور به مسائل عادی بپردازد، اینها خودش یکی از اموری است که موجب تغیر و تحول خواهد شد. چیز دیگری نیست.

مسئلهٔ اجتماعی

سؤال: یکی از واجبات این است که به مادر خدمت کنیم حالا اگر ما مثلاً بدانیم که وقتی به منزل مادر می‌رویم غیبت و... هست و انسان آلوده می‌شود، حالا اگر رفتن به منزل مادر ترک شود یا تذکری به مادر داده شود باعث می‌شود که مادر از انسان رنجیده خاطر شود، در این صورت ما باید چگونه عمل کنیم که هم در خدمت به مادر کوتاهی نکرده باشیم و هم نفس خودمان متأثر از آن غیبت و... نشده باشد؟

جواب: در اینجا انسان باید به حداقل اکتفا کند که نه قطع رحم شود و نه‌اینکه این مسئله برای او تأثیر بگذارد. به آن‌مقداری که احساس شود که

انسان از نظر شرعی وظیفهٔ خودش را انجام داده است، به همان‌مقدار کفایت می‌کند گرچه توقع آنها بیشتر باشد، نیاز نیست. و وقتی که انسان در این‌گونه مجالس شرکت می‌کند دلش را در این مجالس قرار ندهد بلکه ظاهر خودش را قرار بدهد و باطن خودش متوجه باشد، این باعث می‌شود که در او تأثیر نگذارد.

مسئلهٔ سلوکی

سؤال: از کجا بفهمیم این حالاتی که در اثر بعضی از عبادات و مستحبات برای انسان به‌وجود می‌آید رحمانی است یا شیطانی؟ وچگونه باید از این آثار گذشت؟

جواب: نیازی به فهمیدن این قضیه ندارد. البته این سؤالی است که خیلی از افراد این سؤال را می‌کنند. انسان بین خودش و خدای خودش به همان‌مقداری که ادراک و توجه دارد، خدا هم به همان‌مقدار می‌خواهد نه بیشتر. در اینکه این عبادت برای ما شیطانی است یا رحمانی، خدا نگاه می‌کند به همان‌مقدار ظرفیت و فکر و سعهٔ ما. اگر عمل خلافی انجام ندادیم معلوم می‌شود رحمانی است

ولی اگر این عملی که انجام می‌دهیم در عین اینکه برای ما انبساط می‌آورد ولی بدانیم کار حرامی‌است، فرض کنید که موسیقی گوش می‌دهیم و حالت خوشی پیدا می‌کنیم، این را نمی‌توانیم بگوییم که رحمانی است، نه‌خیر شیطانی است. یااینکه فرض کنید در بعضی از ارتباطات می‌گویند که شما با فلان شخص ارتباط پیدا نکن، صحبت نکن، تلفن نکن، ... می‌گوید که نه! من با این تلفن حالم خیلی خوب می‌شود، خیلی تغییر پیدا می‌کنم، حالم خیلی... می‌شود، این شیطانی است. چرا؟ چون در بعضی از ارتباطات برای نفس یک حالت و صورت خوشایندی حاصل می‌شود درحالتی‌که آن‌صورت به ضرر او است و به‌نفع او نیست. و خدا به‌اندازهٔ عقل و ظرفیت افراد تکلیف می‌کند.

حکایتی از نتیجهٔ عمل خودسرانه و بدون دستور

من یک وقت از طرف مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ مأمور شدم که یک نفر را برای یک مجلس عروسی که در مشهد بود دعوت کنم. این فرد یکی از اقوام ما بود که الآن هم حیات دارد و یک وقت هم شاگرد مرحوم آقا بود ولیکن خودسرانه

شروع کرد به انجام دادن کارهایی، مثلاً نظیر این قضیه که خب مناسبتی هم با این مطالبی که در اینجا بیان کردیم دارد. مرحوم آقا فرمودند که چندصد مرتبه باید این ذکر را بگویید، این می‌گفت که حال خوشی پیدا می‌کنم و مثلاً دو هزارتا می‌گویم! واقعاً هم حال خوشی پیدا می‌کرد نه‌اینکه دروغ بگوید، ولی بیش از ٤٠٠ مرتبه، مثلاً ٤٠١ مرتبه گفتن غلط است. اگر گفتند که چهارصدتا بگو یکی هم نباید اضافه بگویی، اگر گفتند که این عمل را این‌طور انجام بده، نباید سرخود اضافه کنی گرچه حال خوشی پیدا می‌کنی، دیگر بالاتر از این! حتی حال خوشی که به‌واسطهٔ ذکر پیدا می‌شود. و ایشان شروع کرد سرخود همین‌طور دائماً حال خوش، حال خوش، حال خوش پیدا کردن، هزارتا از این ذکر می‌گفت، دو هزارتا آن ذکر را می‌گفت و چقدر این ذکر را می‌گفت و...! من در همان موقع به ایشان تذکر دادم و گفتم که این کار غلط است، این راه شما غلط است، اضافه انجام می‌دهی و نفس شما در آینده دارای حجاب‌هایی خواهد شد که جلوی شما را

خواهد گرفت! به ما می‌خندید! از این قضیه مدتی گذشت.

یکی از کارهایی که ایشان می‌کرد این بود که روزه می‌گرفت و بعد وقتی که در مجلسی او را برای ظهر یا شب برای ناهار یا شام دعوت می‌کردند، کنار سفره می‌نشست و هیچ نمی‌خورد و کیف می‌کرد که من روزه هستم و در کنار سفره می‌نشینم و غذا نمی‌خورم! ظهر منزل مرحوم آقا دعوت داشت، سفره انداختند و آمده کنار سفره نشسته است و هیچ چیزی نمی‌خورد! آقاجان این چه کاری است؟ آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این کار را می‌کرد؟ آیا آدم باید این‌قدر نفهم و جاهل باشد؟! بنشیند کنار سفره و هیچ چیزی نخورد و این حالت امساک را در خود نگه دارد و در نفس خود ببالد که من این هستم! من کنار سفره می‌نشینم و دست به غذا نمی‌زنم! حال من این‌طور است!

عروسی یکی از خواهرهای ما بود، یک روز مرحوم آقا ما را صدا کردند و فرمودند که می‌روید منزل فلانی و ایشان را دعوت می‌کنید و می‌گویید به این شرط که از غذا بخورند بیایند و بگویید اگر

چیزی نمی‌خورید نیایید. مردم چه می‌گویند؟ این چه ادبی است؟ چه اخلاقی است؟ صاحبخانه و اهل بیت و بچه‌های او زحمت کشیدند، حالا تو همین‌طور بیر بیر می‌نشینی کیف می‌کنی که من دست به غذا نمی‌زنم!

ما رفتیم و با او شوخی هم داشتیم و قدری هم جسور بودیم و خلاصه کاری به کار این حرف‌ها هم نداشتیم. با لحن خیلی ادبی و ملایم به ایشان گفتم که خلاصه شما دعوت شدید و از نظر اینکه مردم نسبت به خصوصیات شما و... اطلاع ندارند ممکن است برای آنها سؤال به‌وجود بیاید لذا اگر شما چیزی نمی‌خورید این شرکت کردن هم صورت خوشی ندارد. بعد فکری کرد و گفت که نمی‌توانم بخورم! گفتم که چه کسی به شما دستور داده است که غذا نخورید؟ گفت که نمی‌توانم بگویم! گفتم که آقاجان با ما بازی درنیاور، ما خودمان با هم یک...! گفت که حضرت فرمودند که نخور! گفتم که از قول من این دفعه به حضرت سلام برسان و بگو می‌توانی این یک قلم را زیپ بکشی! این یک جلسه را

خداوکیلی ردش کن بعدش اگر نخواستی دیگر نخور! من عمداً این‌طور صحبت کردم که بگویم این کاسه‌کوزه‌ها را بگذار کنار! این حضرت قلابی است که در کوزه کردی و خلاصه آبش را می‌خوری! این حرف‌ها چیست؟ حضرت کجا بود؟ شیطان به‌صورت حضرت برای تو مجسم شده و کار یادت می‌دهد! همان‌طور که بعد مسائلی پیدا شد و عالم و عامی همه فهمیدند که اوضاع چه‌خبر است! فکری کرد و گفت که نه! اجازه نمی‌دهند! گفتم که ظاهراً حضرتِ شما جواب رد به ما داد! پس لطفاً شما دیگر تشریف نیاورید! وقتی که قضیه بر این است شما هم نیا و او هم نیامد!

این حالات خوش، حالات خوش قلابی است! حالات خوش اعتباری است! حالات خوش شیطانی است! انسان باید بداند عملی را که انجام می‌دهد طبق وظیفه است یا نه؟ بین خود و خدا نمی‌توانی خود را گول بزنی. اگر هم برفرض اشتباه کرده ولو نیت او خیر بوده است، تأثیری ندارد و اشکالی ندارد.

خب دیگر وقت گذشته است، إن‌شاءالله

امیدواریم جلسهٔ دفعهٔ بعد مثل جلسهٔ این مرتبه نشود که خیلی طول کشید و ما هم دیشب از زیارت حضرت آمدیم و اتفاقاً حالم هم خوش نبود. الآن هم که می‌آمدم حدود یک ونیم درجه تب داشتم ولی هرچه حسابش را کردم گفتم که بالآخره به رفقا و دوستان قول دادیم و این خلاف مروت و جوانمردی است که وقتی که دوستان و احبه جمع هستند از این صحبت دریغ شود. إن‌شاءالله امیدواریم که در جلسهٔ بعد این سؤالاتی که در اینجا هست پاسخ داده شود و همین‌طور آن مطلبی که عرض شد که چطور انسان استدراج ندارد ولی توقف دارد، که این مسئلهٔ دقیقی است و مقداری راجع به آن صحبت شود. دیگر برای امروز فرصتی باقی نمانده است.

إن‌شاءالله امیدورایم که خداوند ما را توفیق بدهد؛ و خودش همت بدهد؛ و خودش عزم بدهد؛ و خودش حقیقت مسئله را برای ما روشن کند که بتوانیم آنچه مورد رضای او و اولیاء او است همان را انجام بدهیم.

اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد